

این مرده سیب نیست یا خیار
است یا گلابی

رُزا جمالی

تهران - ۱۳۷۷

PIR

جمالی، رزا، ۱۳۵۶ -

این مرده سیب نیست یا خیار است یا گلابی / رُزا جمالی ..

تهران: ویستار، ۱۳۷۷

۴۷ ص.

۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. الف. عنوان.



این مرده سیب نیست یا خیار است یا گلابی

انتشارات ویستار
این مرده سیب نیست یا خیار است یا گلابی
تهران، صندوق پستی ۷۴۹ - ۱۳۱۴۵
رُزا جمالی
چاپ اول ۱۳۷۷



چاپ پیام
تعداد ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

خیابان دانشگاه، بین لبافی نژاد و جمهوری، پلاک ۱۴۶، واحد ۴

شابک: ۹۶۴-۵۵۰۷-۲۱-۹-۹ ISBN 964 - 5507 - 21 - 9

۳۰۰ تومان

فهرست

- ۷..... زنی که ورد می خواند که روز نیاید.
- ۱۰..... لاله
- ۱۲..... به دنیا آمدن و خفه شدن پنجره.
- ۱۵..... از منشور قهوه‌ای
- ۱۷..... دو قسمت از پیراهن زنی که پاراگراف نداشت.
- ۱۹..... مثلی که هشت گوشه داشت.
- ۲۱..... والس پنجره‌ای شکسته و کمی فندق.
- ۲۳..... گزارش فواره‌های بسته
- ۲۴..... مرثیه برای سیبِ مرده.
- ۲۶..... سرماخوردگی.
- ۲۸..... دستور!
- ۳۱..... خودکاری برای امیری فیروزکوهی
- ۳۳..... روزِ گس
- ۳۴..... آخ
- ۳۶..... خشکیِ تر
- ۳۸..... به‌انجیر و
- ۳۹..... سایه
- ۴۲..... جا گذاشته‌ام چیزی را به‌عمد...
- ۴۶..... گرمسیر



زنی که ورد می خواند که روز نیاید

نکته پنجم

خواب های زن از دیوارهایی بالا می کشد که مثل چشم زن نایبناست
هجی می کند خمیازه اش را مدادی در الفبا
و ساحره ای به ماه می گوید:
«بنویس»

شب را ماه هی فوت می کند که خاموش شود و روز بیاید و زن مدام ورد
می خواند که روز نیاید

زن می گوید: گره بزنی مدادهای جادو را به پاره های ماه
ورد می خوانم به آتش و دود که از مداد بالا بگیرند
لاله ها را به خوابم گره می زنم
و ماه را به اطلسی ها
تخم می گذارد گل بنفشه ای در دریا



ورد می خوانم به ماه که پنهان کند گنجشک جوچه هایش را از ماه
ورد می خوانم به ماه که خاموش نشود
ورد می خوانم، ورد می خوانم که روز نیاید
ماه پابرجا و شب مدام
فوت می کنم به ماه

[به باد بگو پنجره را ببندد
به ستاره بگو برایش بلور بیافد
و لالایی بگو

تا خواب ستاره ها جارو نشود]

شب این چیزها را تعریف می کند: ماه گرد تنگ ماهیها را گردگیری کرد
ماه هلال شکلک درآورد به ماه گرد
ماه گرد خندید زبان درازی کرد هذیان گفت:

- «مورچه ای چاهار چشمش را درآورد؛ چید روی چاهار پایه
چرا چمن ها را چلانده ای در جیب چپم؟ چپانده ای چرا؟
چپق هایت را؟
ای چاله؟ ای چاه؟ تاکه چراغ بیارم و چماق که نزنند
کسی مرا و بینم درون ترا.»



زن موهایش را می‌چیند روی میز به تعداد موهایش آتش می‌بزد
در خوابهایش عنکبوت‌های هزارپا وول می‌خورند

کلاغ‌های چاهار چشم

جغد‌های بدون چشم

قاب گرفته بود آرزوهایش را اقیانوس ماهی و بوسه

هایبایش را ریخته است در قایقی پارویی که دریا توفانی نشود

آینه‌ها و جزر و مدها

شاید اشک‌های زن - آفتاب

شاید بوسه‌های زرشکی و بنفش جعبه‌ی مداد رنگی‌ها

گریه می‌کند و هیچ مردی نمی‌تواند آرامش کند

مرد موهای بنفش او را می‌بوسد

درناها برای حروف الفبا می‌خندند

کلبه‌ها از سطرها می‌پرند می‌نشینند روی درختها

گنجشک‌ها شعرم را تمام می‌کنند

خودکارها جوهرشان را می‌ریزند روی زن

زن ورد می‌خواند ورد می‌خواند ورد می‌خواند که روز نیاید

نکته ششم

ماه گرد با ماه هلال دعوایش شده است

ماه دراز پا درمیانی می‌کند.

۲۹- ۲۷/۱۱/۷۵



لاله

منهای لاله‌هایی که در اجاق سوختند
عکس لاله را در آب ریختیم

منهای لایه‌های خونیِ درازی که تا لاله‌های گوشت ادامه داشت
منهای شکل خونت
که لای موهایم شکل بوسه لخته شد

«خیز برداشت خونِ من، تا لاله خیس نشود»

عکس لاله را در آب ریختیم!

من منهای خون من چسبید روی میز
در خودکارهای قرمز تمام
من منهای تو
پاره پاره - خط خطی - روی خاک.

از لاله دولام مانده که بخوابد
لالایی لام‌ها بر لاله‌های خون قبل از مردن

ثانیه‌های بعدی سررفتن مردمک‌ها [در داخل سیاهی]

- «پلک‌هایم چسبید به دقیقه‌های آخرم
آخرین شماره بوسه را مکید فشار داد له کرد»

تا بخوابد

- هیس.

۷۵/۱۲/۱۲

به دنیا آمدن و خفه شدن پنجره

۱- پنجره

دستهایت از میز سر خوردند؟؟

به پنجره بگو از جوهر سیب فانوش روی شیره خواب بیند اگر...

پنجره‌ها را خالی از پر کنیم
به تمام بگوییم همیشه قیچی سیاه در پست‌خانه کور
به بن بست می‌رسیم و گریه دار خَش می‌کنی

نه...



۲- میز

پر تقال همراه دسته‌ای چاقو به خوک هدیه باید می‌دهی

[مکث -]

خوک: تفم نمی‌کنی که سیاره‌های سیاه سرزمین سیب‌های سبز
پر تقال: باشد که سرفه کنی و سرما تا ستاره‌های سرد.

۳- فواب

در چارراهها لالایی می‌گویند ترافیک سه‌رنگ و خوابهای رنگی

[چارخانه بلوزم چارراهی بود در سرزمین سبز و من پریدم روبروی سرهای
به سنگ خورده در سبدهای ریخته در سطل]

- تغییر بگو، گرگ بر مگس نشسته!

۴- از جنس آب و آهن

پراز قلم‌های مهتایم ما
بر پنجره‌های آب روبروی عدسی‌های سفید و قرنیه‌های به‌رنگ بنفش

بنفشی و سرخی و سبزی

آهنیم ما سریم ملاتیم آجریم ما

شهر را بر پوست انار می‌مکید
- دختر تمشکی خوشگلی عاشق مغز پیاز نیست؟

۵- کوتاه‌تر

سپس می‌خوابی به اندازه هنوز

خواب زن کج است!؟

۷۶/۱/۸

از منشورِ قهوه‌ای

از آسمان دو منشور چرخید که درست روبرویِ هشت ضلعی‌ها قهوه‌ای
شده‌اند

به بادهایی که زخم می‌شوند داخل گوشها بگو:

«به آب و هوا

چشم تو هنوز ماهی‌های آب

یا مداد:

قرمزی سفید»

به هزار سال بگو گردباد گریه‌ام در دریات

طوفان سرفه در پنجاه و پنج انگشت

عطسه پنجاه و پنجم آب!

- «آبی که از خوابهای گنجشکهای قهوه‌ای شده‌ای

خوابهای گنجشکهای

پره‌ای تمام‌نشدنی؛ حوضی که نقره نشد
هزار مهره هستی
و یکی زنجیر...

انگشتان پایمان را می‌کنیم که ناخن‌ها مان قهوه‌ای نشود

هزار سال بعد
به بعد از ما چیزی نگو
مداد رنگی‌ها را بچین درست بغل حرفهات
خمیازه‌ات به هیچ وجه آوار نه!
وول نخوردند!!

هزار سال بعد
طوفان گریه‌ام در دریات می‌مرد.

۷۶/۱/۱۸

دو قسمت از پیراهن زنی که پاراگراف نداشت

نیمی ماه و یک و نیمی خستگی لوزیها

۵۸

در ۱۱ غربی فریاد زد

سمت راست غلت زد

در شمال گریست

رو سری اش که سپید بود به تو گفت مواظب شرحی بشقابها باشی

پیراهن من بوی ترا ادامه داد تا پرتقال

این تنها پرتقالیست که پنجاه سالگی ام را تبریک گفت.

در صلیب (۱۱ غربی) سمت راست - شمال می‌گریست
[دود سیگار تو - حریق آخرین گیسو]

چند نقطه نورانی؟!

به پیراهن‌های ابریشمی بگویند بمیرند

اسب‌هایم شیارهای آخر جلجتا

سیب و پلک‌های تو چفت شدند

شیه مورچه این آخرین ضریدر را

برای خدا

به جان پنجره

برای ۵ فروردین بنویسید!

این تنها پرتقالیست که پنجاه سالگی‌ام را تبریک گفت.

۷۶/۱/۳۱

مثلی که هشت گوشه داشت

- گوشه‌هایت در باد می‌خراشند زخم‌های مدادها را
در شیارهای پنجره کسی مجاله‌ات می‌کند
که در دستمال سر میز غذا تاخورده و مرتب کمی عطسه کنی
هوی با توام مثلث هشت گوشه‌ای که به حرفِ بزرگ‌تر گوش
نمی‌کنی

[هشت گوشه‌ی به‌سه گوشه‌ی می‌گفت]

با ذغال خونی در کوچه‌بالایی زنی شکافهای هوا را هاشور می‌زد
با ماس ماسکهای فلزی در ماسکهای قهوه‌ای
خلاصه‌ی ته‌مانده آبلیمو بوی هشت ضلعی را امتداد می‌دهد تا خطوط متقاطع

بشقابهای شکسته را در شرحی آشپزخانه شستم

اصلاً ما بسته‌های شنی هستیم بر شن بسته ترک بر می‌داریم گوش
ماهی می‌شویم عطسه می‌کنیم

ما دریاییم

هشت ضلعی می‌گفت:

۷۶/۲/۴

والس پنجره‌ای شکسته و کمی فندق

- شلیک!

دریا گفت: بمیرید ساقه‌هایی که از این به بعد خواب فندق می‌بینید بر سفره‌های عروسک کمی خواب ببینید وقتی که می‌مکید ساقه‌های سبز را از دهان آینه‌ها می‌میرند وقتی کمی می‌مکید...

- «ماه لای موهای کی؟ (چه کسی؟) خونی شده است؟»

۸۵ دقیقه تا صلیبی که گریه نمی‌کند و زنی که مورچه می‌پرستد و پاهایش را همراه کمی سیب‌زمینی در ۸۹ درجه فارنهایت برای سوپی کلاسیک سرخ می‌کند...

این والس صبحانه نمی‌خواهد به کمی فندق خواهد خواست

در شنل سرخ تمام خیابان را خفه کردی
انگشت ما رنگ سیمان شد
فریاد زدیم:

نخیر!

تا صبح ساعت بیست و سی دقیقه
مورب که می شود برف و موهات ناشتایی سنجابهاست
هر روز فندق و صبحانه - پنجره های شکسته - سفره های عروسک
به چپ به راست شمال شرق

پنجره های نشکسته
که کمی یا مقداری کمی از فندق

در ۱۱ غربی ۳۵ مورچه برای گازگرفتن پاهات منتظرند
هشت پا به سمت پای دیگرت

شبها از دریا غرق می شویم در شبها دریا را می بوسیم خواب می بینیم موجها را
کمی که فندق لای مردمک ها می شویم
می کنیم می پرتاییم می آزادیم می خفه می شویم...

۷۶/۲/۳



گزارش فواره‌های بسته

دریا دریا

گزارش گربه‌های وحشی

و غرقابهای خلاصه

این تنور از اجاق گاز پیتزای مُنجمد یا پنیر شلکی

خلاصه‌ی دریادریا

بر کاغذ سقفهای شکسته

پس کوچه‌های بسته

استکانهای سرکشیده

تیک تاک‌های بطن یخ‌کرده خسته پاشیده

اجازه بده!:

این آخری لمس می‌کند اقیانوس دهانم را در لثه‌های هسته‌هسته.

۷۶/۲/۶

مرثیه برای سیبِ مرده

ما هق هق می‌کنیم و سیب خیار است
ما تقاضا داریم:
و سیب انصراف می‌دهد از رنگ قرمز

در کمی چنگال و پیش‌دستی سیب زمینی پوست می‌کنیم
انگشته‌مان را قاطیِ چندیِ هلو به معشوقمان هدیه می‌دهیم

ما برای سیبی که نمی‌میرد انتظار می‌کشیم
خمیازه‌ها مان را از پشت می‌چسبانیم به داخل سیب
ناخن می‌خراشیم دانه‌های سیاه را

«برای سرفه خوب است»

- در هسته‌های سیاهت می‌میری سیب!
راحت و آرام بی‌آنکه جان بکنی می‌میری سیب!



دعايت را بخوان سيب!

اين مرده سيب نيست من مطمئنم يا خيار است يا گلابي.

۷۶/۲/۶

سرماخوردگی

در ته آخر فنجان عین عطسه‌هایی که نمی‌آیند و تو هی منتظرشانی حل
می‌شوی

خب من « کمی سرماخورده‌ام

تا حالا هشت کلمه را درسته درسته قورت داده‌ام

کمی نقطه و علامت در حلقم گیر کرده

سواى بیماری مدادها

درست عین هواپیما

گلویم درد می‌کند»

از هواپیما پرسیدی: چرا سرفه نمی‌کنی؟

گفت: تا میکریها با ابرها هماغوش شوند

قلقلکم می‌دهی

خب من: هشت ثانیه

با توپ قلقلیم بازی کردم.



بعد روسری ام را پیچیدم دور گوشهایم تا بنا گوشهایم
موهایم را شانه کردم
مژه هایم را برهم زدم
و به هوا ایما گفتم:

خب من کمی تب دارم
کمی عطسه می کنم
و کمی
مریضم.

۷۶/۲/۱۸

دستور!

برای کبوترهایی که اول مردند فاتحه بگویید

روی خنده راه بروید

و کمی بمیرید

تا صدای تان از دیوار بالا بکشد شیه پیچکی از فاصله‌ای دور سوت بزنید

و آسمان را مچاله کنید و ماه را پاک کنید

ستاره‌ها را جارو بزنید

و با انگشت سرنیزه‌های مرداب را ناخن بخراشید

اگر سیل براه بیفتد

زیر پایتان را قایق بکارید پارو بزنید با پرنده‌های سیاه

و هورت بکشید

جرعه‌ای شیر را

در هوای بخاری.

از این ببعد



سه چاهار بار در روز سر بکشید دوغ را در هر دروغ!
گریه را پهن کنید وسط سرتان سر ریز!
سر بزیند به سرفه های نیامده!

من چرا فکر می کنم این خودکارهای آبی آبزیند

از پله ها که سرازیر می شوم
دستهایم را لنگه به لنگه
می پوشم
و دسته کلید آبی می شود.

علفها!	شیرینی	هی هی هی
ساقه ها!	تردی	
خارها!	سختی	
نیش ها!	صلبی	
ها!		

ما دو نفر بودیم یکی روی دوزخ سراسره بازی می کرد یکی در بهشت عدن
بازی می کرد

مثل برف روی لاک پشت های آخر پائیز
مثل جوجه بر قسم حضرت آب

گل های بنفش بنفشه! چشم روشنی تان چای!

خواهی تفم کنی بروی ابر
خواهی فوت کنی میان هوا

نه هر قندی که در دهان آب می شود
نه پرستویی که به منقار می گیری

آسمان سانسور می شود عین استکانهای سیاه

فوت کنید

اگر فاتحه بگویید!

۷۶/۳/۲۰

خودکاری برای امیری فیروزکوهی

هوارا در لیوان نفس می‌کشی بهم می‌زنی و با شکر هورت می‌کشی

- حالا هزار دقیقه تا هوا فاصله داری

شکل قایقی هستی و بوته‌های رُز وحشی گیرد ترا پارو می‌زنند

«چند دقیقه پیش نمرده بودی؟»

شیشه ابرها هستی و بوسه‌های نیامده

چشم‌هایت به لوییا می‌ماند

ای گربه!

من دلم می‌خواهد ترا به گلابی تشبیه کنم

از حالا تا هوا و هماغوشی

و بوسیدن مولکولهای وروجک

از حالا تا آینده که درست روبروی آینده شیشه را ذوب کنی

خودکار آنها!

هشت دقیقه فرصت داری

در هوا منبسط شو و آرام آرام خفه خون بگیر

آن انگشت‌های تو که در آب حل شد شیشه مرثیه‌ای بود برای امیری

فیروزکوهی

«باز بمیر

باز هم بمیر

تا گربه بمیرد

ای دماوند!

۷۶/۳/۱۲



روزگس

دهانِ تلخم تا فردا بخارهایِ قرصِ خورشید
«من اینجوری ام، با آب دهان شما می پزم»
تقم می کنید و غوطه می خورم در اشیاء

شیشه بیضی ام یا چاهار ضلعی های محتوم شیشه دهان تو بی شکل

پس فردا آب می آید

باران

تلخی دهان تو صدای هزار طبل بردایره

- هل هل هل

هلله ای که نمی آید

صدای تو تمام می شود

در هیچی از ابعاد

۷۶/۵/۳

- ها!

آخ

آینه‌ای که خودت را روبروی من منعکس می‌کنی
تو از اعداد و ام می‌گیری می‌گریزی می‌افزایی
شیشه چپ دست چپ من

و هی دوباره دنبالت می‌کنم که شیشه راست من شوی
تو که عکس مرا روبروی آب
در آینه پارو زدی

پرتم می‌کنی تا خوابت که بگویم به درازای شبهای مساوی هستی

- من جابجا شده‌ام در ته دره شیشه سوسکی به پشت
دست و پامی زخم در آب شیشه مارمولکی دراز
تمام می‌شوم در ننگ بینات در عطسه‌ای که نمی‌آمد

از حالا که پشت و رو شوم زبان درازی می‌کنی تغم می‌کنی هی!

اگر ترا ادامه دهم آنقدر عاشق نمی شوم که اضلاعم پاره خواهد شد
خط کشی ات هم که می کنم
هشت پرنده که شکل هفت بودند و احتمالاً کبوتر بودند

از این به تا!

- بی نورم و تاریک
مردمک های تو
بزرگ می شود.

- آخ!

۷۶/۴/۳۰



خشکیِ تر

همه‌ی خداحافظی این بود که در شیشه‌های خشک بمیری
حالا من تر می‌کنم تف ترا بر سیاهی پنجره
کثیف نمی‌شوی و تمام نمی‌شوی تا بعد از ظهر
می‌شویمت تا کمی.

- حالا هَلَّت می‌دهند شیه مردمکی دور در چشمانم به زور
من خیس می‌کنم خودم را تو نم پس نمی‌دهی
هوایی یا خلا!
مختصر یا کم!

تا قوری ادامه داری و من هورت می‌کشم ترا تو می‌بلعی آبم را
یا هیچی یا همه
فشار می‌آوری و در گوشهام کرمی شوی از فردا

ماه راه راه!

فوت می‌کنم ترا تا شیشه قایقی دور شوی از من

از دریا می‌تبی یا چنگ می‌زنی بر آب

من می‌پزم یا آب می‌شوم!

همسایه ماه که بود که تو نشت کردی در تشت روبروی ماه

تو سقفی

ماهی

کفی

آستین منی خیس در پلکهام!

از کنارهای کاغذ چیزی شیشه آب دهان توست.

- من غرق می‌شوم خواهش می‌کنم آهای!

۷۶/۵/۱۹

به انجیز و

قل می خورم از اول تا آخر این بلند
طعم انجیر هو می کنی مرا و تکه ای از تو بر دوشم
در آخرین ناخن هایم عکس تو مدام زنگ می زند.

می فشارم خوابت را تا ابد
تا تولد تو بدنی می آیم در شکم مادرت
در من آبستن می شوی
و من
مادرِ مادر تو
هزار سال.

- حالا بگو چقدر از من بر دوش تو می پوسد؟

۷۶/۶/۲

کلاغها قار می زند.



سایه

صرفاً از تو انتهای تو بند می شوم به بیشتر از تویی
بر مماس تو نصف می شوم
به کمتر از تویی.

ولم کرد در اول سطر شیشه نقطه

پرسیدم: وقتی سقوط می کنی از هیچ

اضافه می کنده به پنجره‌ای برشته زیادی رگه‌ایت انگشتان امتدادم

لکه‌ای قرمز از من پرسید:

مدام ارجاع می شوم ارجاع می شوم به سطر اول بعد از است
جا می افتم توسط ویرگول

[جا می اندازی مرا و جا می افتم حیف!]

ای مکررِ مرکبِ ممتد!
بر تنم وول وول مور مور تو اتفاق می افتد
تکه‌ای از نانِ تو برشِ آخرِ من
وقتی می‌افتی از شکلت
عقب می‌افتی از عقربه‌هایت
ناخن می‌زنم به رنگت به خاطر یکبار!

دو قسمت از موهایم به تو می‌چسبد
در قسمت‌هایِ آخرم فوت شد
یا لیز می‌خورم
در لبه‌هام پوسید
شیه هوا
یا پرید

- یکی رنده می‌شود از دیوارهای افتاده شماره می‌کند اعداد فراری
گیر می‌کند به بوی تو مک می‌زند به شیرت ترک بر می‌دارد
می‌افتد از شیارَت می‌خندد!

حیف!

من جا انداختم خلاصهٔ خودم را



به تکرارِ تو گره بر می داشت سایه‌ای که از من می‌گریخت درست شبیه آنسوی
تو که دوست داشت.

۷۶/۷/۴

جا گذاشته‌ام چیزی را به عمد...

تکه‌ای از من را کش رفته‌اند و پخش می‌کنند توی هوا
از مثلث‌های اضافی بیزارم
منتشرم کنید در خطوطِ نیامده.

خواهش می‌کنم به اضلاعی که افتادند
نردبانی که انداخت
و نیمی از فردا
دست تکان بده!
شعر کوچکی من پاهای کوتاهی دارد.

به شکل لجبازیِ چتری در می‌آیی روی ابرها جفتک می‌زنی وسطِ
خوابها مجاله می‌شوی با انگشتان من هماغوش می‌شوی؟

این آخرین بعد از ظهری است که در چای می‌پزد!



باقی نمانده حرف اشاره‌ای به این و آن
خواب می‌بینم شماره‌های اشیاء نجسیده را خواب می‌بینم

زنگ می‌زنند روبروی آنهمه حرف.

من و یکسر از دنیا را گرفته‌اند می‌چپانند توی حلق پرنده‌ای زغالی و هی زور
می‌زنند زور...

- مواظب باش غرق نشوم

چرت می‌زنی ثانیه‌ها عجله دارند

اصلاً تکرار کنید! تکرار کنید! ثانیه‌ای گیج را وسط حلق دنیا که تمام شود
همه چیز...

از کفِ پشتِ دستِ تو تمام زمانها می‌ریزند

قول داده‌ام به ردپای همه‌جا

جا گذاشته‌ام چیزی را به عمد

رسوب می‌کنی! به پشت خوابیده است

سترون می‌مانی رنگش به فضا می‌گیرد

آخرین اپیزود این شعر میوه‌ای مرکب است
نسخه اول ترا پیچیدیم
چاهار پرنده از چند شاخگی موهام پریدند.

یا اصلاً کفاف نمی‌دهد ترا جا دهم میان انگشتانم

یا...

میان دو الف محدود شوم به تمام دنیا

به لبه دریا گره خورده‌ام

یا...

کنار چند دقیقه منتظر می‌ایستیم عقربه‌ها!! ها! ها!

به خواهرم ته آن عکسم می‌ریزد و سنجاق می‌شود

یا...

یا....

در ته آینه‌ای وارونه التماسم کنی به خدا

به ساعتی لم داده‌ام که قایقی می‌بردَم به ریشه‌اش

یا...



در خواهرم که می‌مرد
آخرین سطرها بوی ماهی کهنه می‌دهد
عین اینکه آدم عکس خودش را یادش برود توی خوابش همینطور...
من از دوزخ شنیدم
در بندهای آخرمان بوی خاکستر می‌دهیم

دریا افتاده روی میزم
من از من پاره شد که بپرد توی خواب

قسمتی از تا.

۷۶/۸/۱۸



گرمسیر

لنگر می اندازم به خوابهای بعد

هجا... بند... بند... بند

قد کشیده‌ام از سالی که زنگ می زد

جعبه‌ای مرا کنار تو گذاشته است و سایه‌ای عبور می کند از من

برگی دورم می چرخد

مورب از کش و قویس من گذشتی

می ریزی همه شالهایی که پخش می کنیم روی زمین

می ترسم سردت شود

انبوهی اردیبهشت

بیا خواهش کنیم به گردباد بردمان توی همه دهلیزها بگردیم تا ابد

پنجه بکش به ورقهای باطله



سردم بود

مردی که توی بالشم که بخوابم همینطور... طور... طور...

۷۶/۸/۲۴